

رویای سلطنت و غوغای سلطنت طلبان

-۳-

یادداشت هائی پیرامون " میثاق " آقای رضا پهلوی
و نوشته های آقایان باقر پرهام ، محسن کردی ، محمد رضا امین و
دکتر علی رضا نوری زاده

انقلاب ایران نیز مانند همه انقلابهای تا کنونی تاریخ دارای فقط یک هدف بلاواسطه بود. طرد سلطه خارجی و سرنگونی سلطنت دست نشانده پهلوی بمثابه ابزار اجرای سیاستهای بیگانگان ، یعنی کسب استقلال کشور. این هدف را اما - باز هم مانند همه انقلابهای تا کنونی - هاله هائی از پندارها و اعتقاد های رنگارنگ و متضاد و برخاسته از منافع و دیدگاه های نیروهای مختلف اجتماعی در میان گرفته بودند. اقشار سنتی جامعه ایران از بازار گرفته تا روستائیان مهاجر به شهرها ، نمایندگان و سخنگویان خود را سنتاً در روحانیت و در سالهای آخر دوران پهلوی همچنین در روشنفکران مذهبی یافته بودند. سایر طبقات و اقشار و گروه های جامعه ایران نیز توسط سازمانهایی از جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب ملت ایران گرفته تا گروه های مختلف و متعدد چریکی و چپ نمایندگی می شدند. هنگامیکه دامنه بحران اقتصادی جهانی سالهای ۵۰ شمسی بایران رسید. خیلی زود نا کار آمدی رژیم سیاسی دست نشانده و استبدادی را عیان نمود. در حالیکه جامعه بیش از همیشه به آزادی عقیده و بیان ، به مطبوعات روشنگر ، به احزاب و سازمانهای بیان کننده دیدگاه های مختلف و به مجلس و نمایندگانی قائم بذات و کاردان نیاز داشت تا راه خروجی از بحران بجویند و بیابند. محمد رضا شاه با سرکوب و نابودی همه این امکانات راهی جز رو آوردن به مساجد و روحانیت باقی نگذاشته بود. البته روحانیت نیز از گزند شاه و " جوان مردان " ارتش و ساواک مصون نمانده بود. اما از سوئی حتی محمد رضاشاه قادر به بستن مساجد و حسینیه ها نبود و از سوی دیگر گمان می کرد که از طریق روحانیون درباری و ساواک کنترل مخالفان دینی را در دست دارد. از اینرو نیروهای مذهبی به لحاظ ساختار تشکیلاتی و روابط با مردم دارای توانائی هائی در سازماندهی مبارزه بودند. همزمان با فروپاشی سلطنت پهلوی ، یعنی دستیابی به هدف بلاواسطه انقلاب ، مبارزه گروه ها و پندارهای آنها بر سر جایگزینی رژیم دست نشانده و یا حد اقل بدست آوردن بخشی از قدرت سیاسی شروع شد. هرچند که سرنوشت نهائی این مبارزه در مبارزات خونین خردادماه ۱۳۶۰ روشن شد ، ولی روحانیت برهبری آیت الله خمینی خیلی زود یعنی هنگام برگزاری رفراندوم نشان داد که حاضر به از دست دادن قدرت و یا حتی تقسیم آن با دیگر گروه های اجتماعی نیست. مردم به مفهوم گنگ جمهوری اسلامی

رای دادند و بنظر من همه تلاشهای سلطنت طلبان و سایر مخالفین جمهوری اسلامی نمی تواند خللی بر این رای مردم وارد نماید. با در نظر گرفتن شرایط آنزمان ، یعنی این واقعیت که اکثریت عظیم مردم را جوانانی تشکیل می دادند که دارای هیچگونه تجربه مبارزات و روابط دمکراتیک اجتماعی نبودند ، با توجه باینکه اعتراض به وابستگی و اختناق محمد رضا شاهی بطور عمده از بلندگوی روحانیت و روشنفکران دینی به گوش مردم و بویژه جوانان رسیده بود و نیز با توجه باینکه آیت الله خمینی چه در پاریس و چه پس از بازگشت به ایران می کوشید تا میان مردم سالاری و حکومت دینی " آشتی " بوجود آورد ، رای مردم در فروردین ۱۳۵۸ که در عین حال رأی علیه سلطنت پهلوی بود قابل فهم می گردد. بهر رو روشنفکران غیر دینی با همه خامی و دور از واقعیت بودن پندار هایشان در باره توان انقلاب و اجتماع ، سهمی در استقرار جمهوری اسلامی و بویژه سهمی در تکامل بعدی آن ، یعنی تکوین قانون شکنی ها و شکنجه و قتل و غارت ها نداشتند .

در مورد اعدام های اوایل انقلاب و عدم تحقق پندارها نیز توجه آقای نوری زاده و دیگران را به سایر انقلاب ها، مثلا انقلاب کبیر فرانسه جلب می کنم . باین امید که از بکار بردن لفظ " کبیر " که با وجود خونریزی های زیاد باین انقلاب اطلاق می شود ، ناراحت نشوند. (۱۳)

سرنوشت شعار دوران ساز انقلاب فرانسه ، یعنی "آزادی، برابری ، برادری " نیز این بود که پس از تحقق هدف بلاواسطه انقلاب یعنی انهدام فئودالها و سلطنت متکی بر آنها ، حق رای برای حدود ۲۰۰-۱۰۰ هزار نفر که دارای حداقلی از درآمد بودند ، تأمین شد و میلیون ها فرانسوی دیگر فقر و فساد و نداشتن حق رای و ... را با برابری برادرانه بین خود تقسیم نمودند.

با آنچه که آمد بنظر من روشن می شود که چرا **روشنفکران غیر دینی** که منظور آقای نوری زاده بودند پوزشی به محمد رضا شاه و خانواده پهلوی بدهکار نیستند . بهر رو لازم می دانم معمّای پوزش خواهی و بعضی نکات نوشته های نامبرده آقای نوری زاده را قدری بشکافم .

پوزش را کسی باید بخواهد که در مورد کس دیگری دچار اشتباه و خبطی شده است .

بعبارت دیگر برای پوزش خواهی باید سه چیز معلوم باشد :

کسی که مرتکب اشتباه شده است ،

اشتباهی که انجام گرفته است و

آن کسی که اشتباه در حق وی انجام گرفته است .

آقای دکتور نوری زاده در مورد هیچکدام از این اجزاء سه گانه بروشنی سخن نمی گوید . برداشت من اینست که منظور وی فقط خیل عظیم روشنفکران غیر دینی می تواند باشد .

از آنجا که آقای بیات زاده در همان نوشته ای که موجب خشم و پرخاش آقای نوری زاده گردید، توضیح کافی داده است که این جماعت روشنفکران، نا همگون است و اینکه هر گروهش حق دارد نظر خود را داشته باشد و نظر خود را نیز دارد. من دیگر در اینجا بآن نمی پردازم. در مورد اشتباهی نیز که گویا رخ داده است توضیح داده ام که بنظر من خطائی نمی توانسته در کار باشد.

در مورد جزء سوم، یعنی کسانی که باید از آنها پوزش خواست نیز بطور مبهم و با علامت سؤال از سه امکان نام می برد: مردم ایران، محمد رضا شاه و خود این روشنفکران.

او در نوشته دوم خود می پرسد " کی من گفتم باید از محمد رضا شاه پوزش خواست؟! ". ولی روشن و شفاف نمی گوید که بالاخره باید از محمد رضا شاه پوزش خواست یا نه؟ و اصولاً از کی باید پوزش خواست؟ وقتی آقای نوری زاده می نویسد " من متن را نوشته ام و فقط منتظر اشاره دوستان هستم ". یعنی اینکه او می داند و برای خودش روشن است که از چه کسی باید پوزش خواست. پس چرا برای خوانندگان خود روشن نمی کند که از چه کسی باید پوزش خواست؟ آنهمه دم زدن از اینکه " شهادت خود را در اعلام یک اشتباه تاریخی آزمایش کنیم " به کجا رفته است و آن دوستانی که انتشار متن منوط به اشاره آنها است کیانند؟ و یا می نویسد: " با همسران خود صحبت کرده ام، آنها همه حاضرند. پاسخ نسل پیش از ما چیست؟ ".

این چه دامی است که " نسل پیش " باید اول پاسخ را بگوید تا بعداً آقای دکتر نوری زاده سؤال را شفاف مطرح نماید؟ اول باید " نسل پیش " بگوید که حاضر است پوزش بخواهد تا بعد آقای نوری زاده بگوید که از چه کسی باید پوزش خواست. علاوه بر اینها فرض کنیم که روشنفکران باید پوزش را از مردم ایران بخواهند. روشن است که این پوزش خواستن فقط در رابطه با اشتباهات این روشنفکران پیش و پس از فروپاشی سلطنت پهلوی می تواند قابل فهم باشد. در مورد سهم روشنفکران غیر دینی در استقرار جمهوری اسلامی نظرم را تا کنون بروشنی بیان نموده ام. تا آنجا که بیاد و اطلاع دارم هیچ یک از این روشنفکران غیر دینی عضو مجلس خبرگان نبودند و هیچ کدام نیز برای تصویب اصول ولایت فقیه و شورای نگهبان ... قانون اساسی جمهوری اسلامی تبلیغ نمودند. برعکس، تا آنجا که می توانستند علیه مجلس خبرگان بجای مجلس مؤسسان و علیه تصویب اصول غیر دمکراتیک قانون اساسی تبلیغ نمودند. اگر حافظه و یا اطلاعات من در این زمینه ناقص است آقای نوری زاده و یا دیگران می توانند یاد آور شوند تا موضع خود را تصحیح نمایم.

در مورد فعالیت های روشنفکران غیر دینی که بعزت خفقان محمد رضا شاهی بطور عمده در خارج از کشور انجام می شد و نیز برای پاسخ به سؤال های آقای دکتر نوری زاده که " دکتر بیات زاده و دوستانش در آن تاریخ کجا بودند ... اگر

حمایتی از او (یعنی از دکتر شاپور بختیار) نموده اند ، من بنده را (یعنی آقای دکتر نوری زاده را) روشن نمایند ."

به نقل پیام سانسور شده کنفدراسیون جهانی به مردم ایران که در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ یعنی پس از سقوط دولت دکتر بختیار و رژیم سلطنتی ایران نوشته شده است و بخشهایی از مقاله " مرگ بر سانسور ، بگذار تا صد ها گل بشکوفد " به نقل از " ماهنامه ۱۶ ام آذر ، ارگان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی " شماره ۲ سال پانزدهم اسفند ماه ۱۳۵۷ ، می پردازم .
این " پیام " با همه پندار گزائی آشکار آن و همچنین مطالب مقاله " مرگ بر سانسور " ، موضع سیاسی دکتر بیات زاده و فعالین و اعضاء کنفدراسیون جهانی را در مقطع تاریخی انقلاب ، بخوبی روشن می نماید .

متن اصلی پیام کنفدراسیون بقرار زیر می باشد .

" اتحاد - مبارزه - پیروزی
خواهران و برادران مبارز
کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - (اتحادیه ملی) که سالهای سال علیه رژیم ترور و اختناق وابسته بامپریالیسم مبارزه نموده و فریاد رهاییبخش زحمتکشان ایران را بگوش بشریت مترقی جهان می رسانید پیروزی حماسه آفرین خلق قهرمان ایران را ، در این مرحله انقلاب پیروزی سره بر ناسره ، راستی بر دروغ و روشنائی بر تیرگی دانسته و از این طریق صمیمانه ترین تبریکات خود را نثار خلق مبارز ایران می گرداند - ما امید داریم که خون ده ها هزار شهید بی ثمر ریخته نگردیده ، بل ضامن آزادی و استقلال همیشگی میهن عزیزمان ایران باشد . در این لحظه خطیر تاریخی وظیفه خود می دانیم خاطر نشان سازیم که پیروزی نهائی خلق تنها زمانی تحقق واقعی خواهد یافت که صف جنبش از عناصر فرصت طلب ، دشمنان دیروزی و دوستان بظاهر امروزی و سازشکاران حرفه ای منزله گردیده ، و این نخواهد شد مگر آنکه تفنگها را بخاطر ادامه مبارزه همچنان در دست داشته باشیم .

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا .
گسترده باد مبارزات قهر آمیز زحمتکشان .
فرانکفورت - ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ " (۱۴)

در مقاله " مرگ بر سانسور ، بگذار صدها گل بشکوفد " - اسفند ماه ۱۳۵۷ می خوانیم :

" ... بعد از ظهر روز یکشنبه [۲۲ بهمن ۱۳۵۷] رادیو تلویزیون ایران به تصرف مبارزین آزادیخواه و ضد امپریالیستی در آمد که دارای نظریات متفاوت

ایدئولوژیک بودند و سخنگوی صدا و سیمای انقلاب با جملات

" این صدای انقلاب است و عمر دیکتاتوری به پایان رسید . "

به تبلیغ مبارزات خلق پرداخت ، کلیه میهن پرستان و مبارزین ضد ارتجاعی امید وار بودند که صدای انقلاب ایران محتوی نوینی یافته است . همه علائم نیز نشان می داد که چنین خواهد بود چرا که صدای انقلاب تا ساعت ۱۰ صبح روز بعد نیز بوظیفه انقلابی خود عمل کرده و به پخش اخبار و پیامهای رسیده بدون کمترین اعمال سانسوری دست زد . متأسفانه از ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه یعنی پس از انتصاب آقای صادق قطب زاده بسمت سرپرست دستگاه رادیو تلویزیون نوع دیگری از سانسور بر دستگاه رادیو تلویزیون ایران مجدداً حکم فرما شد . ازین لحظه به بعد سرپرستان این دستگاه با عدم پخش بسیاری از پیام های رسیده که در آنها موضوعی غیر از مواضع دلخواه سرپرستان جدید طرح شده بود ، سیستم سانسور را بر دستگاه رادیو و تلویزیون مسلط ساختند و پیام سازمان ما را نیز مضمول سانسور خود گردانیدند . از زمانیکه آقای صادق قطب زاده به این سمت منصوب شد ، برای ما روشن بود که صدای انقلاب نخواهد توانست بوظیفه انقلابی خود عمل کند و صد در صد در خدمت حفظ دست آوردهای انقلاب قرار گیرد ، چرا که ما از نزدیک با متد کار و طرز تفکر آقای صادق قطب زاده آشنائی داشتیم ، و یک پهلو نگری و انجماد بینش ایشان را بارها و بارها در صحنه مبارزات دانشجویان خارج از کشور تجربه کرده بودیم . برای آنکه نمونه ای از یکجانبه نگری قطب زاده ها ارائه داده باشیم یاد آور می شویم که در سال گذشته آقای صادق قطب زاده و رفقا در پاریس اعتصاب غذائی ترتیب دادند که مغایرت کلی با سنت مبارزاتی دفاع از زندانیان سیاسی در خارج از کشور داشت . آنها بجای شعار دفاع از کلیه زندانیان سیاسی بدون در نظر گیری وابستگی سیاسی و ایدئولوژی آنها ، تنها و تنها مسئله دفاع و آزادی زندانیان مذهبی را طرح کردند

همه شواهد بیانگر این مطلب است که آقای صادق قطب زاده قصد دارند سیاست رادیو و تلویزیون ایران را بر مبنی متد و شیوه کار متداول خود - یعنی شیوه یکجانبه نگری پایه گذاری کند . و اگر چنین نیست ، و رادیو تلویزیون انقلاب باکثرتیت مردم ایران تعلق دارد و از منافع آنان دفاع می نماید ، نباید همچون رژیم سرنگون شده دهان مبارزان غیر مذهبی را بسته و قلم آنها را شکسته و اندیشه آنها را سانسور نماید .

آیا این تأسف آور نیست که صدای انقلاب ایران از اشاعه خبر و خواسته های تظاهرات روز جمعه که در آن بیش از یکصدو پنجاه هزار نفر از مردم آزادیخواه و ضد امپریالیست جامعه ما شرکت داشتند دم فرو بندد و چنین وانمود سازد که بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر از مردم پایتخت حق انعکاس خواست های خود را از طریق کانون ارتباط جمعی جامعه نداشته باشند ؟ اگر صدا و سیمای ایران منعکس کننده خواست های انقلاب است و از منافع کلیه طبقات و اقشار خلقی دفاع

می نماید ، بر مبنی کدام اصول و معیار علیه این تظاهرات شکوهمند کارزار تبلیغاتی بر اه می اندازد و [از] آزادیخواهان خلق می خواهد که بصوف این تظاهرات نه پیوندند ؟

آیا این حق دمکراتیک کلیه عناصر خلقی نیست که امکان آنرا بیابند که خود از نزدیک و در نتیجه تماس مستقیم با نظریات و ایدئولوژیهای مختلف موجود در نهاد اجتماع خویش آشنا شوند و سپس آگاهانه از این یا آن نظرگاه سیاسی طرفداری نمایند ؟ آیا تمام سازمانها و عناصر انقلابی که در ظرف ۲۵ سال گذشته علیه رژیم وابسته بامپریالیسم شاه مبارزه کردند فقط مذهبیین بودند ؟ آیا واقعیت جز اینست که مذهبیین مبارز ، مارکسیستهای انقلابی و سایر عناصر ضد فاشیست و ضد امپریالیست مشترکاً از دیدگاه های مختلف علیه رژیم مبارزه کردند ؟ آیا شکنجه گران پهلوی مابین مبارزین مذهبی و مارکسیستهای انقلابی فرق قائل شدند ؟ آیا فقط مبارزین مذهبی بجوخه های آتش سپرده شدند [؟] . و آیا تمامی مذهبیین علیه رژیم خائن شاه مبارزه کردند ؟ مگر تحت نام مذهب عناصر زیادی بدریوزگی و ثنا خوانی دربار مشغول نبودند ؟ و سر انجام کمترین دلیلی ارائه نمی شود که چرا و بچه دلیلی بر گزارکنندگان تظاهرات روز جمعه کافر و ضد انقلابی هستند ؟ مگر در برنامه رادیویی نیمه شب چند روز قبل موقعیکه سخنگوی رادیو در باره چگونگی شهادت یک جوان ۲۳ ساله ارمنی صحبت می کرد ، گفته نشد که این جوان در زمان یورش نیروهای ارتجاعی بفرستنده رادیو تلویزیون در دفاع از [آن] بشهادت رسیده است

آیا مبارزه با سایر نظریات اجتماعی در پوشش مذهب بانقلاب صدمه نخواهد زد؟

آیا هرکس از اشتباهات و کمبودهای دولت موقت انتقاد نمود و برای دگرگونی جامعه پیشنهادها و آلترناتیو های دیگری ارائه داد ، ضد انقلابی است ؟ [آیا] بعد از ۲۵ سال حکومت دیکتاتوری می توان از طبقات و اقشار تحت ستم جامعه ما انتظار آنرا داشت که با تمام مشکلات اجتماعی بطور دقیق آشنائی داشته باشند ؟ آیا این از تفکر غیر علمی بر نمی خیزد که فشار و خفقان ۲۵ ساله را در ایران نادیده گرفته و از زحمتکشان انتظار آنرا داشت که قبل از فراگیری و آشنائی با مسائل و مشکلات ، راه حل صحیح و یکنواخت ارائه دهند ؟ مگر جز این است که رهبران مذهبی ایران نیز نسبت بمسائل سیاسی و اجتماعی دارای نظریات و برداشتهای متفاوتی می باشند و آنچه که برای رهبران مذهبی حق است آیا نباید برای مابقی اقشار و طبقات جامعه امری محتمل باشد ؟ و آیا اعضاء کابینه دولت موقت انقلابی نسبت بکلیه مسائل اجتماعی دارای نظریه مشترک می باشند ؟ ...

ما بر این نظریه که خواست و آلترناتیو این بخش (نیروهای منتقد و اپوزیسیون) نیز باید از طریق کانونهای ارتباط جمعی انعکاس یابد و گرنه مابین ادعای آنان که خواستند خلق ایران را از شر استبداد آزاد سازند و عملکردشان که ممانعت از

انعکاس نظرات بخشی دیگر از جامعه است ، تفاوت اساسی وجود داشته و زحمتکشان ایران را نسبت بچنین رهبرانی دچار تردید و بد بینی خواهد ساخت . اگر منظور این نیست که از ماشین حکومت سلطنتی گذشته تنها و تنها برچسب های سلطنتی را کنده و بجای آن برچسب های جمهوری بچسبانیم ، چرا به سایر نیروهای انقلابی و مبارز که هدفشان نابود ساختن ارگانهای اصلی رژیم سابق می باشد ، اینهمه تهمت و افترا روا می داریم؟ ...

بنظر ما باید صدا و سیمای ایران انعکاس دهنده نظریات کلیه اقشار و طبقات خلق باشد . در جامعه ایکه وسائل ارتباط جمعی فقط و فقط منعکس کننده یک اندیشه باشد طبیعتاً دیکتاتوری امکان رشد خواهد داشت" (۱۵)

می بینیم که بیات زاده ها نه تنها به توهمات موجود دامن نزدند ، بلکه خیلی زود یعنی در بهمن و اسفند ۱۳۵۷ کوشیدند تا چگونگی تکوین استبداد جرید را توضیح دهند . آیا از این بابت باید از مردم پوزش بخواهند؟

آری آقای نوری زاده ، بیات زاده و سایر فعالین خارج از کشور همه گونه فعالیت برای افشاء و سقوط سلطنت پهلوی انجام دادند و از این بابت نیز بنظر من هیچ پوزشی به هیچ کس بدهکار نیستند . هر چه که این فعالین در مورد جنایات و دست نشاندگی پهلویها نوشتند و گفتند درست ، بجا و بحق بود ، چنانکه همه نوشته ها و گفته ها پیرامون دزدی ها و قتل ها و جنایات دوران جمهوری اسلامی - تا آنجا که وسیله و بهانه تطهیر پهلویها قرار نگیرد - بهمان اندازه درست ، بجا و بحق است .

دولت دکتر شاپور بختیار بنظر من و مطابق آنچه که آقای رضا پهلوی در میثاق خود آورده است ، بر پایه و برای حفظ قانون اساسی لگدمال شده آن زمان که در حقیقت چیزی جز حفظ و استمرار سلطنت پهلوی نبود ، روی کار آمد . مردم ایران در آن زمان با راه پیمائی ، تظاهرات شبانه روزی و حتی خون خود بوضوح نشان داده بودند که در آن مقطع تاریخی نه مجلس شه ساخته ، نه شاه و نه قانون اساسی لگدمال شده کوچکترین مشروعیتی برای روی کار آوردن یک دولت جدید(دولت دکتر بختیار) را ندارند . بیات زاده (و نه فقط او) نیز بهمین دلیل هیچگونه حمایتی از این دولت ننمودند و از این بابت نیز پوزشی به کسی بدهکار نیستند . سلاخی وحشیانه ای که مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی روا داشتند و می دارند ، هر چند که انزجار برانگیز و شدیداً محکوم است ، هیچ خللی به استدلال ها و مواضع سیاسی فوق نمی رساند .

این حق آقای نوری زاده بود که برایش " با آمدن دکتر بختیار ... انقلاب به ثمر نشست بود " . ولی اینهم حق دیگران بود که در تائید نظر دکتر حسین فاطمی به محمد رضا شاه هیچ اعتماد ننمایند .

دکتر حسین فاطمی ، یکی از افتخارات قلم و روزنامه نگاری در ایران ، وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت دکتر مصدق ، یکی از مظلوم ترین قربانیان محمد رضا شاه ، همان کسی که مأموران شاه کودتاگر در شب ۲۴ به ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ (کودتای اول) با خانه و همسر و فرزند یازده ماهه اش " کار " های " جوانمردانه " داشتند ، در سر مقاله ۲۵ مرداد روزنامه باختر امروزش نوشت :

"من در طول ۱۲ سال اخیر هرگز به آستان این جوان خوش خط و خال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جبن سر در هم می کشد (بخوانید صدای انقلاب مردم را میشوند) و در فرصت مناسب نیش جانگزای خود را میزند سر فرود نیاورده ام ". (۱۶)

و دیدیم که شاه نیز پس از سه روز ، یعنی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (کودتای دوم) نیش جانگزای خود را بر پیکر ایران و ایرانی فرود آورد .

راستی چه تفاوت شرم انگیزی وجود دارد بین آنها که در اوج مبارزه و فداکاری موجب افتخار و سر بلندی قلم و روزنامه نگاری می شوند و آنها که اوج افتخار و سر بلندی خود را از رسیدن به " جایگاه " دبیر سیاسی رنگین نامه ای در دوران اختناق کسب می کنند و حتی برای حفظ این " جایگاه " خواهان توقف سیل انقلاب می گردند .

می ماند امکان سوّم ، یعنی پوزش خواهی روشنفکران " اهل اندیشه و قلم " از خود و از همدیگر . تصور این صحنه که عده ای که خود را اهل اندیشه و قلم و روشنفکر نیز می دانند ، هر کدام آینه ای در دست دور هم جمع شده و مرتباً از عکس خود در آینه و یا از دیگران با شهادت پوزش می خواهند چنان بدور از عقل و اندیشه است که آنرا بخودشان و گذار می کنم .

یکی از مطالب - بنظر من فرعی - " پیش در آمد " آقای دکتر نوری زاده این است که دکتر بیات زاده در بعضی از نوشته های گذشته اش انقلاب ایران را " شکوهمند " و یا " عظیم " نامیده است . او خطاب به بیات زاده می نویسد :
" اینهمه سرهای بریده را که بی جرم و جنایت در زلف پر کمند حضرت ولی فقیه اول و ثانی مشاهده کرده اید هنوز شما را به صرافت نینداخته که حد اقل صفت شکوهمند را از کنار انقلاب بردارید ؟ " . و یا " در انقلاب اسلامی که دکتر بیات زاده هنوزش با شکوه و عظیمش می داند ... " . (۱۷)

اولاً اگر انقلابی شکوهمند و عظیم بوده باشد ، این شکوهمندی و عظمت را بر اثر مرور زمان و یا سرهای حتی بی جرم و جنایت بریده شده ، از دست نمی دهد . زیرا هیچ انقلابی برای بریدن سرهای بیگانه انجام نمی گیرد و اصولاً همه انقلابهای تا کنونی بشریت نیز متأسفانه از این پدیده بری نبوده اند .

ثانیاً برداشتن این لغات از کنار " انقلاب " ، خواست " حداقل " آقای دکترینوری زاده است . زیرا " آنچه پس از بختیار رخ داد " ، یعنی سقوط قطعی سلطنت دست نشانده و کسب استقلال مملکت ، " در برابر تصویر دهشتناک پیکرهای سوراخ سوراخ شده چهار ژنرال " و " رنگ خون تازه بر برف " و " مردی با عبا و عمامه " که " نماز شکر " خواند ، " دیگر نزد من (یعنی نزد آقای نوری زاده) اعتباری ندارد " . (۱۸)

حال باید پرسید که آیا این ژنرال ها دستی در سوراخ سوراخ کردن پیکرهای بیگناه مردم مثلاً در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه خونین) میدان ژاله تهران و یا دکتر حسین فاطمی ، سیامک ، وارطان ، حنیف نژاد ، ناصر صادق ، بدیع زادگان ، بیژن جزنی ، مصطفی شعاعیان ، خسرو گل سرخی ... نداشتند ؟ (۱۹)

ثالثاً و بالاخره اینکه انقلاب ایران " شکوهمند " و " عظیم " بود ، هم بدلیل هدف بلاواسطه اش یعنی استقلال کشور و سرنگونی نظام سلطنتی استبدادی و هم بدلیل شرکت قاطبه توده مردم در آن .

مطلب مهمّ این " پیش در آمد " نوشته دکتر نوری زاده اما تصویری است که وی می خواهد از گذشته خود به خوانندگان منتقل نماید . خلاصه داستان به ترتیبی که اتفاق افتاده است اینکه ، آقای نوری زاده در لندن مشغول تحصیل و دارای تماس با امام موسی صدر و فلسطینی ها بود و سفرهائی نیز به لبنان و مصر می نمود . در این میان پدرش به لندن آمده و متأسفانه به علت حمله قلبی درگذشت . او برای بردن جسد پدر به ایران وحشت داشت ، ولی آقای حسن کی نوش دبیر دوم سفارت ایران در لندن که با پدرش نیز دوست بوده به اتفاق شخصی دیگر بدیدن او آمده و آهسته در گوشش می گوید که نگران رفتن به ایران مباش ، زیرا که همراه و همکار آقای کی نوش کار ترا درست کرده است . مسافرت بایران با یک بازجوئی سه ساعته در ساواک فیصله پیدا می کند و آقای نوری زاده برای ادامه درس به لندن باز می گردد ، زیرا که این همکار آقای کی نوش پس از شنیدن حال و روز خانواده نوری زاده ، شبانه مطلبی را به تهران فرستاده بود که کلیه گزارشهای پیشین در باره آقای نوری زاده را نفی می کرد . او به لندن بازگشت و یکسال و نیم پایانی را نوشت و خواند و سرود .

او با تمام نگرانی ها و با آنکه " حداقل صابون مدتی بازداشت را بدلیل شعر خوانی ها بیاد خسرو گل سرخی و فلسطین و چند سخن رانی در دانشگاه و آشنائی و دوستی با کسانی مثل صادق قطب زاده بتن مالیده " بود ، بایران بازگشت . این بار نیز همان همکار آقای کی نوش " کار پرسش و پاسخ " " در یکی از شعب ساواک " و " ورود بدون دردسر " او " به وطن " را " آسان " نموده بود . در ایران نیز کارش " تدریس و تحقیق و نوشتن و گفتن " بود . با لطف و مهر سردبیر روزنامه اطلاعات خیلی زود در " جایگاهی " می نشیند که خیلی ها با

سالها کوشش و ممارست هم به آن نرسیده بودند و آن دبیری سیاسی روزنامه اطلاعات بود. او در این زمان عضو وفادار کانون نویسندگان بود و در اولین و دومین دستگیری روزنامه نگاران و اهل قلم، طعم زندان را نیز می چشد. در این گیر و دار و زمانی که هنوز دوسه سالی به سی سالگی اش مانده بود یعنی در ۲۷ یا ۲۸ سالگی، انقلاب لامروت در می گیرد. آقای نوری زاده و نیز همکار سابق آقای کی نوش را باز بلندن پرتاب می کند. تازه در این زمان، یعنی ۷ سال پس از دیدار اول (هنگام درگذشت پدرش) گویا به هویت این " جوانمرد " پی می برد. این شخص سرتیپ جواد معین زاده، نماینده ساواک در لندن و همان کسی بود که نامش در زمان دانشجویی لُرزه بر اندام نوری زاده و دیگران می انداخت.

اولین سئوالی که پس از مطالعه داستان بر ایم پیش آمد این بود که آقای دکتر نوری زاده چرا اصولاً به طرح زندگی خود پرداخته است؟ دکتر بیات زاده با طرح این سؤال که آیا آقای دکتر علی رضا نوری زاده قبل از آنکه محمد رضا شاه ایران را ترک کند، در گروه و یا سازمانی سیاسی علیه رژیم شاه مبارزه می کرد، یا پس از فرار شاه به جنبش خود جوش مردم پیوست، گذشته او را زیر سؤال نبرده بود. پس از خواندن مجدد نوشته و مراعات ترتیب زمانی وقایعی که اتفاق افتاده اند، سؤال های دیگر و بیشتری بوجود آمده اند که می کوشم آنها را نیز مطرح نمایم.

۱ - گیریم که آقای دکتر نوری زاده در دیدار اول خود با سرتیپ جواد معین زاده بعلت اندوه ناشی از مرگ پدر نام او را از آقای کی نوش نپرسید. آیا او پس از بازگشت به لندن و در حالی که هم وقت و هم حوصله شعر خوانی و سخنرانی را داشت باین فکر نیفتاد تا از آقای کی نوش نام و نشانی معین زاده " جوانمرد " را به پرسد و از او تشکر نماید؟

۲ - این چگونه گزارشی بود که به تنهایی " کلیه گزارشهای پیشین را ... نفی می کرد "؟ خود آقای نوری زاده می نویسد که باز جو " همه چیز را بطور دقیق می دانست "، یعنی گزارشهای قبلی واقعیت داشتند، پس سرتیپ جواد معین زاده نمی توانست " شبانه " به تهران بنویسد که گزارش های قبلی صحت ندارند. و اگر سرتیپ معین زاده از فرط " جوانمردی " دست به چنین خودکشی زد، مسئولین ساواک در تهران چرا و بچه دلیل آنرا باور کردند؟ و اگر این مسئولین نیز همه " جوانمرد " بودند و این گزارش شبانه سرتیپ معین زاده را باور کردند، چرا و در مورد چه موضوعاتی از او بازجوئی سه ساعته نمودند و چرا بازجو " به منبر رفت که حالا با رفتن پدرت مرد خانواده تو هستی و ... " دیگر از این کارها نکن؟ آیا منطقی نیست اگر بپرسم که آیا این گزارش " شبانه " و جادوئی سرتیپ معین زاده حاوی توبه و ندامت و پشیمانی و ... و این قبیل مسائل نیز بوده است یا نه؟ و اگر بوده است، آیا سرتیپ خودسرانه و یا پس از صحبت

و توافق قبلی با آقای نوری زاده دست به نوشتن چنین مطالبی زده بود؟ و اگر سرتیپ معین زاده خود سرانه اقدام به نوشتن این مطالب نموده بود، آیا بازجوی ساواک در تهران باین مطالب نیز پرداخت یا نه؟ و اگر پرداخت پاسخ آقای نوری زاده به بازجو چه بوده است؟

۳ - گیریم که آقای نوری زاده پس از بازگشت به لندن همه " جوانمردی " ها و نصایح ساواکی ها را فراموش کرد و به همان رویه قبلی به " شعرخوانی " و " سخنرانی " و " آشنائی و دوستی با کسانی مثل صادق قطب زاده " پرداخت. حال این سؤال پیش می آید که معین زاده سرتیپ و نماینده ساواک در لندن، و نیز سایر مسئولین ساواک در تهران بچه دلیلی حاضر شدند برای بار دوم نیز " کار پرسش و پاسخ " و " ورود بدون دردسر " آقای دکتر نوری زاده بوطن را " آسان " نمایند؟

این فرشته های انسان نما که همیشه فقط به موجب " جوانمردی " پایان نا پذیر خود مشکلات آقای نوری زاده را آسان می نمودند، اصولاً چرا عضو و نماینده و بازجوی ساواک شده بودند و چرا اصولاً گزارشهایی در مورد آقای نوری زاده و سایر دانشجویان ایرانی در داخل و خارج کشور تهیه می کردند؟

۴ - گیریم که " جوانمردان " ساواک همه کمک ها نسبت به آقای نوری زاده را بدون چشم داشت متقابل و فقط بر پایه " جوانمردی " ذاتی خود انجام داده اند. آیا ماجرای " پوزش خواهی " آقای دکتر نوری زاده را نمی توان به مثابه حق شناسی و پاداش دیر هنگام او برای " جوانمردانی " که هنوز در قید حیات هستند تلقی نمود؟

علاوه بر سؤال های بالا همچنین دو سؤال زیر را طرح و در انتظار پاسخ آقای آقای نوری زاده می مانم .

۱ - یکی از دوستان فتوکی صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۹ از جلد چهارم کتاب " قلم و سیاست " اثر محمد علی سفری را در اختیارم گذاشت . (۲۰) محتوی این صفحات در ادامه شرح چگونگی اعتصاب روزنامه نگاران قبل از سقوط سلطنت پهلوی است . همچنین حاوی شعری است که گویا از سوی آقای رضا مرزبان سر دبیر روزنامه " پیغام امروز " در آن مقطع تاریخی با نام مستعار " رضوان " تحت عنوان " این فرزند فردا به روی تو تف خواهد کرد " در باره یکی از روزنامه نگاران که تمایلی به اعتصاب نداشته و با اعتصابیون همکاری ننموده، سروده شده است .

به نظر من جا دارد که آقای دکتر علی رضا نوری زاده دانسته های خود را در مورد مندرجات صفحات ذکر شده این کتاب در اختیار خوانندگان خود قرار دهد.

۲ - آقای دکتر علی رضا نوری زاده پس از ختم "پیش در آمد" و در آغاز موضوع بعدی خود جمله بسیار گویا و جالب دارد و آن اینکه :
" نخست از خوانندگانم پوزش میخوام که مقدمه مطلبم بیش از مؤخره شد اما در شرایط و لحظاتی زندگی میکنیم که هر غفلت و یا سکوت ما میتواند به آن اصلی که اغلب ما به دنبال آن هستیم یعنی نجات خانه پدری از وضع تلخ و نگران کننده ای که به آن دچار شده است لطمه بزند ". (۲۱)
می خواهد بگوید که یادداشت های آقای دکتر بیات زاده بعنوان برانگیزنده " این پیش در آمد " طولانی گویا خطری برای نجات " خانه پدری " ، یعنی ایران بوده است و بهمین دلیل آقای دکتر نوری زاده " غفلت و یا سکوت " را جایز ندانسته است .
چرا و بجه دلیل مخالفت با بازگشت سلطنت پهلوی خطری برای " خانه پدری " است ؟

از شمع که او بسوخت به دهلیز
آیا کدام مرد حرامی
گشته است بهره ور ؟
حرف از کدام سوگ و کدامین عروسی است ؟

اسماعیل شبان

۲۲ اسفند ۱۳۸۱

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com

منابع :

(۱) و (۴) - " من سرگشته هم از اهل سلامت بودم ... " ، کیهان چاپ لندن ، شماره ۹۳۸ - ۱۹ دی ۱۳۸۱ - و " سایت " دکتر علیرضا نوری زاده .

(۲) ، (۳) ، (۱۷) ، (۱۸) و (۲۱) - " چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست ...؟ " ، کیهان چاپ لندن و " سایت دکتر نوری زاده " ژانویه ۲۰۰۳ - دکتر علیرضا نوری زاده .

(۵) - " میثاق با مردم " ، رضا پهلوی .

(۶) - " نسخه زهر آگین آقای حاج سید جوادی " ، باقر پرهام.

(۷) و (۱۰) - " نگرش حذف با روح دمکراسی بیگانه است " ، تأملی در مشروطه خواهی ، محمد رضا امین .

(۸) و (۹) - " مشروطه خواهان با چپ مشکلی ندارند " ، محسن کردی .

(۱۱) - نطق تاریخی دکتر محمد مصدق در دفاع از حاکمیت قانون و مخالفت با نظام استبدادی . نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق ، جلد هفتم - انتشارات مصدق.

(۱۲) - " چرا رضا پهلوی در میدان است ۱ و ۲ " ، محسن کردی.

(۱۳) و (۱۹) - سازمان سوسیالیستهای ایران از بدو تأسیس خود با اعدام مخالفان سیاسی و دگراندیشان مخالف بوده است و این اصل (مخالفت با اعدام) به یکی از ارزشهای هویت سیاسی ما سوسیالیستها تبدیل شده است .
در دفتر " اهداف ، خواست ها ، اصول و مبانی فکری " در بند ۱۷ از بخش اهداف ، آورده شده است :

" نفی هر گونه شکنجه جسمی و روانی و لغو قانون اعدام . "

و همچنین در اصل ۸ ، " چگونگی ... شرایط ایجاد جبهه " در آن دفتر ، می خوانیم :

" لغو قانون اعدام ، نفی و ممنوعیت هرگونه شکنجه و دوری جستن از توسل به ترور و قهر در مبارزه سیاسی . "

برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره ، توجه شما را به " اصول و اهداف ... " و همچنین " تاریخچه " سازمان سوسیالیستهای ایران در روی " سایت " سازمان جلب می کنم .

www.ois-iran.com

(۱۴) و (۱۵) - ماهنامه ۱۶ ام آذر ، نشریه کنفدراسیون جهانی - مرکزیت فرانکفورت ، شماره دوم - سال پانزدهم - اسفند ماه ۱۳۵۷ .

(۱۶) - کتاب شبه خاطرات - دکتر علی بهزادی.

(۲۰) - قلم و سیاست - جلد چهارم ، صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۹ ، محمد علی سفری.